

سیاست‌های مخاطره‌آمیز تروریسم قرار می‌دهند. گروه ضربتی تحت رهبری خسرو روزبه به دست عباسی به جان محمد مسعود... سوء قصد می‌کند و او را به قتل می‌رساند و کیانوری نیز در اعترافات خود به شرکت بر دسیسهٔ این قتل اقرار کرده است. این عمل فراتر از توجیهاتی است که مرتکبین آن در دفاع از عمل خود کرده‌اند.^۱

این اظهارات احسان طبری سند بسیار معتبری مبنی بر شرکت کیانوری در قتل محمد مسعود است. زیرا برخلاف تصور کیانوری، در کژراهه بطور عجیبی رعایت دوستی خود را با کیانوری نموده است. هنگام نگارش کژراهه، کیانوری دیوار به دیوار او زندگی می‌کرد. بعلاوه کیانوری رأی طبری را در تمام جلسات حزبی با خود داشت و موقع تنگناهای حساس، همیشه کمک طبری کارساز بود. کژراهه انتقادات رقیبی نسبت به کیانوری دارد و مطالبی را گفته که اکثراً همه می‌دانند یا کیانوری خود قبلاً اعتراف کرده است. بنابر این بدگویی یا حتی گله کیانوری از طبری بی‌جاست. حملات طبری نسبت به بعضی رهبران دیگر بیرحمانه و سنگین است، و حال آنکه در مورد کیانوری، هیچ جا خالی از ملامت و ملاطفت نیست. شاید طبری ضعف داشته، می‌ترسیده و روی حس انتقامجویی کیانوری حساب می‌کرده، ولی در مجموع، خصمانه به مقابله او نرفته است.

طبری هیچ کار فوق‌العاده انجام نداده، بلکه اینجا از موارد نادری است که درست قضاوت کرده و به اعترافات از خود کیانوری استناد نموده که به گوش طبری رسیده یا خود حضور داشته است و نمی‌تواند مجعول باشد. کیانوری نباید از مطالبی که خودش گفته ناراحت بشود. با وجود این، پس از نقل قسمتی از جملات طبری، اینگونه با او برخورد می‌کند: «به راستی تعجب آور است که برخی افراد تا چه اندازه ممکن است در با تلاق ناجوانمردی فرو روند!!!»^۲ اگر چنین باشد، ما باید صدها بار این عبارت را در قبال تقلیب و تحریف‌های کیانوری مصرف کنیم.

۱- احسان طبری، کژراهه، صص ۳۱ و ۳۲

۲- کیانوری، خاطرات، صص ۱۶۴

سوم - دکتر نصرت اله جهانشاهلو طی مقاله‌ای (در پاسخ خاطرات کیانوری) راجع به قتل مسعود می‌نویسد «آقای کیانوری... درباره کشتن محمد مسعود خود را بی‌گناه نشان داده است، این ادعا نادرست است. چون در پلنوم چهار حزب توده در مسکو او در پاسخ پرسش من که حزب توده و شخص شما با محمد مسعود چه خرده حسابی داشتید که او را کشتید؟ او گفت من با محمد مسعود خرده حسابی نداشتم. تنها می‌خواستم با کشتن او آزمایش کنم که اگر روزی بخواهیم مخالفین خودمان را بکشیم، می‌توانیم یا نه؟ از این رو این تنها یک آزمایش بود»^۱

۹۷- تو سئل به مدافعات روزبه و عباسی

کیانوری برای محکم کردن پایه دفاع خود نسبت به عدم شرکت در قتل مسعود، به اندازه دو صفحه از مدافعات خسرو روزبه و ابوالحسن عباسی را نقل می‌کند و نتیجه می‌گیرد که این مدافعات دلیل بر مداخله نداشتن «حزب توده ایران و حتی اتحاد شوروی» و بالطبع خود او می‌باشد. او به خاطر اینکه گویا دلیل قاطعی بر عدم شرکت حزب و شوروی از مدافعات روزبه و عباسی در قتل مسعود کشف کرده است، کودکانه ذوق می‌کند و با نقل این دو سند می‌گوید که باید دشمنانش «سنگ روی یخ» بشوند!

اولاً - اعترافات روزبه فقط نشان می‌دهد که تصمیمات یا دستورات صادره، مربوط به جلسات رسمی کمیته مرکزی یا جلسه رسمی هیچ‌یک از ارگان‌های حزب نبود و «به هیچ وجه جنبه حزبی نداشت» ولی این بدان معنا نیست که هیچ کدام از اعضای رهبری حزب هم از تصمیم قتل مسعود اطلاع نداشته است. باند کامبخش - کیانوری اصولاً به انضباط حزبی و تشکیلاتی اهمیت نمی‌داد و خود را، هم در ارتباط گرفتن با شوروی و هم در اقدامات خودسرانه، کاملاً مستقل می‌دانست. حرف روزبه به این مفهوم است که این تصمیم جنبه حزبی نداشت و بطور خصوصی - با حضور کیانوری - اتخاذ شده است.

۱- «تراوشات سیانوری، قلم کیانوری» روزگارنو، چاپ پاریس، ص ۶۱

ثانیا - استناد به اعترافات عباسی از این هم بی ارزش تر است. چون به قول خود کیانوری طوری دروغ گفته بود که سر لشکر آزموده دادستان ارتش به عنوان دروغگویی به عباسی اخطار کرده بود. با وجود این کیانوری از اعترافات خلاف واقع عباسی نتیجه گیری می کند که مخالفت «اتحاد شوروی و بالطبع حزب توده ایران با ترور به عنوان یک شیوه مبارزه با مخالفین سیاسی تا چه اندازه روشن بود که حتی دوستانان نزدیک به حزب از آن آگاه بودند»^۱ مگر همان «دوستانان نزدیک به حزب» توده این حرف ها را باور کنند. چرا که خود کیانوری حرف های عباسی را «مزخرف و دروغ» می داند. با وجود این معلوم نیست اگر این حرف ها نامربوط هستند، چرا کیانوری به آنها استناد کرده است؟! در مبحث ۱۰۰ خواهیم گفت که کیانوری در مورد عباسی نیز دروغ گفته است.

۹۸- اعترافات صریح کیانوری در برابر میلیون ها بیننده

کیانوری با استناد به مدافعات موجود خسرو روزبه هرگز راه به جایی نمی برد. باز می گردیم به اولین جمله ای که در آغاز این فصل از او نقل کردیم. او در مورد قتل مسعود می گوید «ما کوچکترین اطلاعی از این ماجرا نداشتیم. فریدون کشاورز در پلنوم مطرح کرد که کیانوری در این جریان دخالت داشته و بر سر این مسئله جنجالی کردند. ولی بعد که دفاعیات روزبه به دست آمد، ماهیت ماجرا معلوم شد» یعنی طبق این دفاعیات «معلوم شد» که کیانوری هیچ دخالتی در جریان قتل مسعود نداشته است! حال ببینیم نظر کیانوری در ۱۰ سال قبل از خاطراتش چه بوده و در این باره چه گفته است:

واقعیت این است که ما در آن دوران کوشش می کردیم این ضعف ها را با کمک تبلیغات خودمان به اشکال مختلف جانشین بکنیم. مثلاً فرض بکنیم که کوشش می کردیم که قهرمان درست بکنیم و روزبه را [که] از حزب توده ایران تنها دفاع کرده بود، او را به عنوان یک قهرمان بدون خدشه معرفی

بکنیم. خوب در اینجا هم ما با مردم ایران حتی با حزب، حتی با کادرهای حزب صادق نبودیم و از دفاعیات روزبه نکات مهمی را، سه بخش مهم را ما حذف کردیم:

یک بخش مربوط بود به قتل محمد مسعود که روزبه اعتراف کرده بود که او با گروه تروریستی که ایجاد کرده بود این قتل را انجام داده است. اما آن وقت همه خیال می‌کردند که دربار این قتل را انجام داده است.

مسئله دوم عبارت بود از قتل‌هایی که رهبری حزب تصمیم گرفت در داخل حزب روی سوءظن‌هایی که به افراد پیدا کرده بود انجام بدهد، که از همه‌شان مهمتر قتل حسام لنکرانی بود.

سومین مسئله، اظهارنظرهایی بود که روزبه درباره‌ی عده‌ای از رهبران حزب کرده بود - تقریباً درباره‌ی همه - و اظهارنظرهای منفی زیادی داشت.

ما این سه بخش را از دفاعیات روزبه حذف کردیم و فقط قسمت‌های (گفت) آفتابیش را نشان دادیم و قسمت‌های سایه‌اش را از آن حذف کردیم.

[عموئی اداره‌کننده می‌پرسد | ببخشید، در واقع منظورتان این است که نکاتی که در دفاعیات روزبه بود و جنبه‌ی منفی داشت، واقعیت‌هایی را بیان کرده بود؟]

[کیانوری جواب می‌دهد | اینها، کاملاً واقعیت‌های بدون خدش‌های بود که بالاخره اعترافات خود روزبه بالاتر از همه است. او بدون فشار این اعترافات را کرده بود و تمامش هم دقیقاً با واقعیت‌ها تطبیق می‌کند.

نورالدین کیانوری، میزگرد تله‌ویزیونی، در هفته‌ی اول مهر ۱۳۶۲^۱

۱- با اظهار امتنان از مرتضی مظفری که نوار این مصاحبه را در اختیار نگارنده قرار داد.

«سنگ روی یخ» کیست؟

چنانچه کیانوری در «زمان» این اعترافات ایراد داشته باشد و اما و اگر بی‌آورد، پاسخ این است که در خاطرات خودش که در سال ۱۳۷۱ منتشر شد، در برابر سؤال مصاحبه‌کننده نیز اقرار کرده که قسمت‌های منفی مدافعات روزبه در مورد اعتراف به قتل مسعود و انتقاد جدی علیه هیئت اجرائیه «سانسور» و حذف شده است.^۱ بزرگترین نقطه منفی این حذف‌ها، شرکت کیانوری در مسئله ترورها بوده است.

۹۹- شخصیت مسعود و عباسی

کیانوری ضمن رد هرگونه ارتباط خود با قتل مسعود، سعی می‌کند شخصیت او را حقیر نشان دهد و وزن اجتماعی او را بسیار ناچیز وانمود سازد. مرتب تکرار می‌کند که مسعود «خودش هم فرد کثیفی بوده... شخصاً فرد آلوده‌ای بود... شخصی فاسد و آلوده و جنجالی بود...»^۲ بنابراین به خواننده القا می‌کند که اگر گروه ترور حزب توده چنین فردی را از میان برداشته است، وجدان عمومی زیاد ناراحت نباشد؛ اصلاً چرا باید نابودی آدم «کثیفی» مثل مسعود، جمعی را عزادار نماید؛ وظیفه حزب توده است که محیط اجتماعی ایران را از شر این افراد «فاسد» پاک کند...! مسعود هرچه بود، برای مردم کوچه و بازار عزیز و دوست‌داشتنی بود. از نظر مردمی که تازه از بندهای رژیم استبدادی خلاصی یافته بودند فحش‌های مسعود خریدار داشت. مرد عادی کوچه مسعود را مثل بت می‌پرستید. مرد امروز را چون برگ زر می‌بردند و دست به دست می‌گرداندند. فساد و آلودگی او چه بود؟ فرضاً که الکلیک بود، کی نبود؟ ولی مسعود مردم و وطنش را دوست می‌داشت، با ارباب زر و زور می‌جنگید، این انصاف و مردانگی را داشت که وقتی در عمل و نظر به اشتباه خود پی می‌برد، سخت پشیمان شود و آن را بزرگوارانه بپذیرد. دکتر نصرالله شیفته سردبیر مرد امروز (و بعداً باختر امروز) و نویسنده کتاب زندگینامه و مبارزات سیاسی محمد مسعود نمونه‌های چندی از این قبیل

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۳۸۴

۲- همان، صص ۱۵۴ و ۱۵۵

ویژگی‌های مسعود را ثبت کرده است. مسعود هر اندازه جنجالی بود، بیش از روزنامه مردم، در توجه به اینکه دربار مرتکب این جنایب شده، جنجال نکرد. خود کیانوری مشوق اصلی جراید توده‌ای در تغییر مسیر این آدمکشی بود تا نه تنها دربار را بدنام‌تر کند، بلکه بیشتر، حزب توده را از مظان اتهام خارج سازد. وقتی منطق ضعیف باشد و کسی نتواند از طریق مبارزات قلمی سالم و سنجیده در جرائد حزبی با مسائل برخورد سازنده پیدا کند، اجباراً برای بدنام کردن حریف، به راه ناسالم قتل و جنایت کشیده می‌شود. دربار ایران آنقدر ضعف داشت که بشود از طریق مبارزه مطبوعاتی خردش کرد. ابوالحسن عباسی عامل اصلی و فاعل قتل مسعود بود. ولی علی‌رغم فحش‌های کیانوری به عباسی، باید گفت سروان عباسی از نظر حزب توده افسر بسیار متهور و مقاومی بود و در برابر شدیدترین شکنجه‌ها - که فوق طاقت انسان است - بیش از دو هفته به سختی مقاومت کرد. کیانوری برای انحراف افکار عمومی نسبت به اذعان گناه خود، عباسی را زیر سنگین‌ترین حملات قرار داده، می‌گوید «عباسی خائن تا آنجا سقوط کرده بود که می‌کوشید تا مسئولیت قتل محمد مسعود را به گردن بهترین دوستش بیندازد»^۱ عباسی نسبت به حزب توده و سازمان افسری خائن نبود. کیانوری با سنگین کردن جرم عباسی، می‌خواهد به براءت خود کمک کند. عباسی ۱۸ روز شکنجه را تحمل کرد و هیچ‌یک از اسرار نظامی سازمان نظامی را لو نداد. سپس توسط یکی از رابط‌های حزبی برای سازمان پیغام داد که او دیگر نمی‌تواند شکنجه را تحمل کند. او با این پیام به وضوح علامت داد که حزب و سازمان باید سوابق و مدارک را نابود یا جابه‌جا کند. سپس، دو روز دیگر هم مردانه مقاومت کرد و پس از آن، در روز بیست یکم مقاومتش درهم شکسته شد و بعضی اطلاعات را در اختیار مأمورین امنیتی قرار داد. به گمان ما عباسی در این میان هیچ تقصیری ندارد. بلکه مسئولین سازمان نظامی (کیانوری، سرهنگ سیامک و روزبه) مقصر اصلی در کل جریان لو رفتن شبکه نظامی حزب هستند که نسبت به آزر عباسی بی‌اعتنائی کردند و از جانشینیدند.

۱۰۰- کمیته ترور، مسئولیت و اعضا

در مهاجرت معلوم شد که این کمیته [ترور] را کامبخش و کیانوری با وسایل حزبی و به کار گرفتن چند نفر از افراد حزب کاملاً مخفی از حزب و کمیته مرکزی و هیئت اجراییه و دبیرکل به وجود آورده بودند. افرادی که برای این کارها انتخاب می شدند، تصور می کردند که دستو حزب را اجرا می کنند. زیرا این دو نفر یکی بعد از دیگری مسئول تشکیلات حزب و سازمان افسران بودند... ما در مسکو شنیدیم که کامبخش و کیانوری گاهی نیز بعضی افراد ساده حزبی را به کار می گرفتند و به آنها می گفتند «این کار مربوط به دوستان است و باید مخفی بماند» منظور از دوستان، شوروی ها بودند.^۱

بطور خلاصه کامبخش و کیانوری (برادرزنش) یک فراکسیون مخفی در حزب یعنی حزبی در داخل حزب توده ایران داشتند و دستورات باقروف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی را اجرا می کردند.^۲

از طرف دیگر - چنانکه قبلاً گفتیم - با دستور کامبخش و تأیید پیشه‌وری، یک کمیته فوق حزبی و کاملاً سری به وجود آمد که کیانوری را اختیاردار کل تشکیلات حزب می کرد. برنامه تشکیل این کمیته، توسط انور خامه‌ای بطور محرمانه به رفقا ابلاغ گردید. این همان موضوعی بود که کامبخش موقع خروج از ایران به کیانوری توصیه کرده بود که آن را حفظ کند تا او از باکو خبر بدهد. اینک یک سازمان عریض طویل و پیچیده با انواع مختلف شعب و کادرهای ورزیده و متخصص در رشته‌های گوناگون، به اختیار یک فرد ماجراجو قرار گرفته است که می تواند استفاده‌های نامشروعی از آن بنماید. متأسفانه برای ارضای روحیه این شخص، عملیات مثبت حزب توده از این پس بسیار ناچیز یا در حد صفر بود. برعکس، عملیات منفی اش آنقدر بود که توانست مسیر تاریخ حزب و رشد طبیعی ملتی را تغییر دهد یا بسیار بطیء گرداند.

۱- من متهم می‌کنم... ص ۸۰

۲- همان، ص ۴۶

رابطه کمیته مرکزی حزب با هیئت دبیران سازمان نظامی، و در حقیقت نماینده تام‌الاختیار کمیته مرکزی در سازمان نظامی از سال ۱۳۲۵ به بعد، و در حکم فرماندهی کل کمیته ترور، کیانوری بود. طراح و مدیر عملیاتی کمیته ترور، و بعد در زمان مسئولیت دکتر مرتضی یزدی به عنوان معاون و در واقع گرداننده شعبه اطلاعات حزب، خسرو روزبه بود. کادر اجرائی آن هم در مقاطع مختلف عبارت بودند از ابوالحسن عباسی، سیف‌الله همایون فرخ، حسام لنگرانی، آشوت شهبازیان، کاظم ندیم، فاطمه جنیدی، فرشته معیری، سروژ استپانیان، اکبر انصاری، اسحاق محجوبی، آرسن آوانسیان، حسین مهرداد، دکتر اسماعیل بیگی، مهندس نقلی و صفا حاتمی.^۱ البته به مناسبت نوع مأموریت در این عده تغییراتی حاصل می‌شد. ولی به همه آنها سفارش اکید می‌شد که کار مربوط به رفقای شوروی است و صد در صد باید سرّی تلقی شود. در هر یک از عملیات، بسته به شرایط، افراد آماده‌تر انتخاب می‌شدند.

۱۰۱- صورت انحلال سازمان نظامی

پس از شکست وقایع آذربایجان، حزب توده خوار و خفیف شد و حملات رژیم به حزب شدت گرفت. ناچار عده‌ای از رهبران، مانند اسکندری و کامبخش که در قبال حرکت‌های آذربایجان و مازندران مسئولیت بیشتری داشتند، از ایران فرار کردند. عده زیادی از اعضا به صورت فردی و گروهی حزب را ترک کردند. به منظور کسب حیثیت دوباره، هیئت اجرائیه موقت شرایطی را در نظر گرفت که یکی از مهمترین آن، انحلال سازمان نظامی حزب بود. اما این انحلال، واقعاً عملی نشد، بلکه شکل مخفی‌تری پیدا کرد و جزو شرایط کاغذی باقی ماند. از عنوان این انحلال، کیانوری در خاطرات خود حداکثر سوءاستفاده را به عمل آورده است و به ضرس قاطع می‌گوید سازمان نظامی منحل شده بود، تا برای انکار مسئولیت خود محملی به دست بیاورد. کیانوری برای لوٹ کردن واقعیت آدمکشی‌های کمیته ترور و رفع سوءظن از خود به

۱- سرلشکر تیمور مختار، سیر کونیسم در ایران، با استفاده از چارت تشکیلاتی و سازمان اطلاعات و

افسانه‌بافی می‌پردازد، انحلال سازمان نظامی را واقعی جلوه می‌دهد و روزه و عباسی را از عضویت حزب بیرون می‌کشد. همه اینها ظاهراً درست بوده است. ولی برخلاف نظر کیانوری، سازمان افسری هیچ‌گاه عملاً منحل نشد و ولو با کادری کوچکتر و پنهان از دید کمیته مرکزی، به حیات خود ادامه داد.

کیانوری خود اقرار دارد که پس از کنگره دوم (اردیبهشت ۱۳۲۷) دکتر رادمنش از جایی مطلع شده بود که گروهی از افسران به رهبری روزه سازمان خود را حفظ کرده‌اند.^۱ یعنی از همان سال ۱۳۲۵ هیچ‌گاه موجودیت خود را از دست نداده بودند. موضوع دیگر آن است که روزه از تصمیم هیئت اجرائیه موقت نسبت به انحلال سازمان نظامی، سخت گله‌مند بود. بعد از اطلاع دکتر رادمنش دبیر کل حزب از فعالیت زنده سازمان نظامی، خود کیانوری رسماً نیز به نمایندگی کمیته مرکزی مأموریت یافت تا با روزه درباره یکی شدن مجدد سازمان نظامی و حزب توده مذاکره کند. کیانوری می‌گوید «من مدت‌ها با او بحث کردم و او [روزبه] پذیرفت. تا بالاخره مجبور شدم پیامی از کامبخش برایش جور [جعل؟] کنم و او چون به کامبخش خیلی اعتقاد داشت، حاضر شد فعالیت کند»^۲

اولاً - روزه آن زمان در زندان بود و کامبخش در باکو سکونت داشت. با آن فرصت کم و در این موقعیت‌ها امکان فرستادن پیام و دریافت پاسخ آن بسیار بعید است. مگر اینکه پیام مزبور وسیله کیانوری جعل شده باشد.

ثانیاً - روشن می‌شود که روزه از میان رهبران حزب توده در ایران به هیچ‌کدام اعتقادی نداشت. فقط به کامبخش که موجد سازمان نظامی بود و در باکو اقامت داشت معتقد بود. به این ترتیب، اطمینان به کامبخش سبب ادامه فعالیت روزه در کادر حزب شد و از آن بالا - و به همین دلیل - در غیاب کامبخش، به نیابت کیانوری و ریاست او گردن نهاد. خود کیانوری هم می‌گوید «البته او از هیچ‌کس تمکین نمی‌کرد ولی در

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۵۶

۲- همان، ص ۱۵۷

هرحال در میان همه اعضای رهبری رابطه او پس از کامبخش با من بهتر از دیگران بود»^۱

ثالثاً - کیانوری می گوید روزبه یک گروه ترور مستقل تشکیل داد که هیچ ربطی به سازمان افسری نداشت و حتی سرهنگ سیامک هم به عنوان مسئول درجه اول سازمان نظامی از وجود آن بی اطلاع بود.^۲ در جایی دیگر، برابر این جمله که «به هر حال شما در سازمان نظامی نقش تعیین کننده داشتید» می گوید «از این نظر که تنها رابط روزبه با حزب من بودم. البته از آن طرف سیامک هم میان آنها بود. روزبه نمی دانست که سیامک با من رابطه دارد» در ادامه همین مطلب گفته است که آنها «خبر سازمانشان را به ما نمی دادند. من فقط می دانستم که سازمانشان را حفظ کرده اند... تنها می دانستم که سیامک هم هست چون مستقیماً با سیامک رابطه داشتم»^۳

از این چند عبارت، یکبار دیگر فهمیده می شود که برخلاف اظهارات کیانوری، سازمان نظامی هیچ گاه بطور حتمی و قطعی منحل نشد. بعلاوه وضع عجیبی در گروه ترور وجود داشت. کمیته ترور از شعب فرعی سازمان نظامی بود؛ در رأس سازمان نظامی سیامک قرار داشت که قاعدتاً باید بر گروه ترور نظارت و تسلط داشته باشد. ولی به کلی بی خبر نگاه داشته شده بود. از طرف دیگر کیانوری، هم با روزبه در رأس گروه ترور ارتباط داشت، هم با سیامک در بالای رهبری سازمان نظامی و هم با کمیته مرکزی حزب، ولی اعضای اصلی این ارگانها از روابط خاص کیانوری مطلع نبودند. او نقش پیچیده ای داشت که طبیعی نبود. از همه مهمتر، ارتباطات کیانوری با کامبخش و باقروف در آن سوی مرز و با سفارت شوروی در تهران که می توانست رابطه مرموزی بین او و شخصیت های سیاسی و نظامی آن کشور را برقرار سازد، باز هم نقش کیانوری را اسرار آمیزتر می کرد.

۱- همان، صص ۱۴۹ و ۱۵۱

۲- همان، ص ۱۵۱

۳- همان، صص ۱۴۷ و ۱۴۸، تأکید بر کلمات افزوده شده است.

۱۰۲- روابط حزب توده و رزم آرا

به این مکالمه توجه کنیم:

مصاحبه کننده: رزم آرا با حزب توده روابط خاصی داشت!

کیانوری: دروغ است! مطلقاً دروغ است! رزم آرا همه ما را گرفت و تقاضای اعدام ما را داشت!

مصاحبه کننده: ولی شما را از زندان فرار هم داد!

کیانوری: نه خیر! این حرف‌ها چیست که می‌زنید! اتفاقاً فرار ما از زندان به رزم آرا خیلی هم ضربه زد.

مصاحبه کننده: حزب هیچ ارتباطی با رزم آرا نداشت؟

کیانوری: اصلاً و ابداً! ما هیچ‌گونه ارتباطی با او نداشتیم. این اتهام ساخته مغزهای بیمار فراریان از حزب است. اگر ارتباطی بود بالاخره در جایی، در میان این همه پرونده، چیزی به دست می‌آمد. این مطلب به جز در نوشته‌های کشاورز و کسانی که می‌خواستند هر چیزی را به حزب بچسبانند، در جای دیگری نیست.^۱

بر سر تصاحب پست ریاست ستاد ارتش، مسابقه‌ای سرشار از باندهبازی، توطئه و یارگیری بین رزم آرا و ارفع برگزار بود. هریک سعی می‌کرد بین کارمندان عالیرتبه، روزنامه‌نگاران، نمایندگان مجلس، رجال سرشناس و احزاب، دوستان کارسازی برای خود دست و پا کند. از اینجا رزم آرا به طرف افسران جوان و مؤثر توده‌ای جلب شد. باهوش‌ترین و مؤثرترین این افسران که سایر افسران توده‌ای را زیر اداره خود داشت، سروان خسرو روزبه بود. بدین ترتیب، رزم آرا و روزبه جذب یکدیگر شدند و خدمات متقابل فراوانی نسبت به هم نمودند.

پس از سقوط ارفع، یکی از عواملی که در زمان دولت قوام باعث صعود رزم آرا به ریاست ستاد ارتش شد، هواداری و تبلیغات حزب توده بود. در عوض رزم آرا هم قلم

۱- همان، ص ۱۵۶، تمام علامات تعجب در متن مرجع است.

عفو بر جرائم افسران توده‌ای کشید و مخصوصاً روزبه را مورد محبت خاص قرار داد. ولی پیش از آن، روزبه در منزل رزم آرا از او دیدن کرده، قرار و مدار لازم بر سر تعیین شرایط همکاری با یکدیگر گذاشته بودند و روزبه ضمن دفاعیات خود در دادگاه سال ۱۳۲۷ به صراحت روی آن تکیه کرده بود:

تا آنجا که به خاطر دارم روزی که برای اولین بار در منزل شخصی از ریاست ستاد ارتش ملاقات کردم، بطور نصیحت فرمودند که ما در مقابل عملیات شما این‌گونه رفتار می‌کنیم: از تمام عملیات صرف‌نظر می‌شود، مدت غیبت جزء خدمت محسوب می‌گردد، حقوق آن ایام تماماً پرداخت خواهد شد، از نظر ترفیع مدت غیبت لطمه‌ای به شما نمی‌رسد و شرایط اولیه تحصیل در دانشکده فنی برای شما فراهم می‌گردد.^۱

طبق همین دفاعیات، ملاقات دیگری در دفتر ستاد ارتش انجام شده بود. پس از وقایع آذربایجان، در اثر فشار شاه و اشرف، رزم آرا به بهانه نوشتن یک مقاله در روزنامه رهبر به امضای «ستخر» - یعنی سروان توپخانه خسرو روزبه - دستور دستگیری روزبه را صادر کرد. روزبه از زندان ضمن یادداشتی به رییس ستاد نوشت «آن همه خوش بینی و وعده‌های فریبنده چه شد؟» رزم آرا زیر این نامه دستور داد: به این افسر بنویسید در این کار من دخالت نداشتم و شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که بزرگ ارتش فرمانده هستند دستور دستگیری شما را داده‌اند و کاری از ستاد و من ساخته نیست.^۲

رزم آرا که می‌ترسید روزبه اسراری از روابط پنهانی خود با او را فاش کند، دستور داد وسائل راحتی او را در زندان فراهم کنند. روزبه این بار هم از زندان فرار کرد، ولی به کمک چه کسی؟ کیانوری می‌گوید «بله! این فرار به کمک سازمان افسری بود و

۱- روزنامه ایران ما، مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۷، آخرین دفاع روزبه در دادگاه ارتش، نقل از خامه‌ای، از

انشعاب تا کودتا، صص ۱۰۰ و ۱۰۱

۲- احمد هاشمی، روزنامه اتحاد ملی (۲)، ۱۳۳۰، نقل از زندگی سیاسی رزم آرا، ص ۲۰۷

یکی از شاهکارهای ما بود»^۱ واقعیت این است که روزبه به کمک رزم آرا از زندان دژبان گریخت و تا ۲۱ فروردین ۱۳۲۷ که در تهران مخفی بود، ترتیب قتل محمد مسعود را داد. در این تاریخ باز دستگیر شد و بلافاصله رزم آرا به دیدن او در زندان دژبان شتافت و مرتب دلداریش می داد که چیز مهمی نیست و فقط به اتهام غیبت محاکمه خواهد شد.

محمد مسعود حملات سخت و عجیبی به دربار می کرد. همه می دانستند که اگر چنین فردی کشته شود تیرهای اتهام، دربار پهلوی را نشانه خواهند گرفت. انگلیس ها با توجه به اینکه قتل مسعود دربار را آلوده خواهد کرد، موافق ترور او بودند. جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری در سال ۱۳۲۷ با کمک سیدضیائی ها و حمایت فعال تمام مطبوعات حزب توده و سایر دوستان شناخته شده انگلیس (سید محمد باقر حجازی و سید علی بشارت و...) شکل گرفت. هدف جبهه مذکور این بود که شاه را از توجه به سمت امریکا بترساند. بنابراین انگلستان قبل از تشکیل این جبهه نیز به فکر ضربه زدن به شاه بود. روس ها هم با قتل مسعود کاملاً موافق بودند و بالطبع حزب توده هم سخت تمایل داشت. چون مسعود لبه تیز حمله را به طرف حزب توده و شوروی گرفته بود و هر دو را به شدت می کوبید. هیچ نادرستی و حقه و کلکی (چه از طرف دربار باشد، چه وسیله شوروی و حزب توده، چه توسط عوامل انگلیس و غیره) از گزند فحش های مسعود ایمن نبود.

۱۰۳- نقش رزم آرا در قتل مسعود

دلایلی در دست است که رزم آرا هم می خواست محمد مسعود از بین برود. پس از وقوع ترور، روزنامه آتش نوشت «پیرو خبر دیروز درباره اسنادی که از جنایت بعضی رجال و شخصیت های مختلف در دست مسعود بود اکنون آشکار شده است که یکی از افسران ارشد که با خسرو روزبه تماس داشت حاضر شده بود این اسناد را که شاید

مربوط به خود او بوده است تا ۴۰ هزار تومان خریداری کند ولی مسعود حاضر نشده بود و جداً مصمم به انتشار آن بود که ناگهان به قتل رسید^۱ ولی روزنامه آتش موضوع را تعقیب نکرد و معلوم نشد آن افسر ارشد چه کسی بود.^۲

در ایام اخیر مسعود یکی دوبار به من گفته بود «اسنادی از رزم آرا در دست دارم که اگر در روزنامه انتشار یابد مثل بمب صدا خواهد کرد» احتمالاً این اسرار می توانست شامل ارتباط پشت پرده بین رزم آرا... و مقامات بالای حزب توده یا نکاتی دیگر باشد... ظاهراً همین سر را مسعود به یکی دو تن از دوستان نزدیک خود گفته بود که بعداً در مطبوعات تهران انعکاس یافت.^۳

یکی از این دوستان نزدیک، قطعاً دکتر مظفر بقائی بوده است. بقائی ضمن استیضاح دولت ساعد در فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ اشاره صریحی به این موضوع کرده که بیان دکتر شیفته را تأیید می کند. بقائی می گوید که قبل از ترور، منزل مسعود میهمان بوده و موقع برگشتن با اتومبیل او می آمده است و در بین راه از مسعود پرسیدم که برای این شماره چه چیزی آماده کرده ای؟ گفتم یک چیز که در تهران مثل بمب اتمی خواهد ترکید... مسعود به من گفت این سند عبارت از کاغذی است به خط تیمسار سرلشکر رزم آرا که به سروان روزبه نوشته شده است و پس از افشای آن دیگر رزم آرا قدرت نخواهد کرد.^۴

احمد هاشمی می نویسد «محمد مسعود گفته بود اسنادی از ارتباط رزم آرا با خسرو روزبه به دست آورده ام که با چاپ آن ایران تکان خواهد خورد. ولی ناگهان مغز

۱- روزنامه آتش مورخ ۱۰ اسفند ۱۳۲۶

۲- این قسمت و دو پاراگراف آخر بحث ۱۰۲ با تلخیص از کتاب از اشعاب ناکودتا، صص ۹۹ تا ۱۰۵ تهیه شده است.

۳- دکتر نصرالله شیفته، زندگینامه و مبارزات سیاسی محمد مسعود، مدیر سرد امروز، انتشارات آفتاب حقیقت، تهران ۱۳۶۳، صص ۴۱۱ و ۴۱۲

۴- دکتر مظفر بقائی، حسین مکی، ابوالحسن حائری زاده، استیضاح از دولت آقای محمد ساعد، چاپخانه

محمد مسعود متلاشی شد»^۱

خامه‌ای می‌گوید تنها دو سال بعد از قتل مسعود برای اولین بار از اسماعیل پوروالی شنیده است که برادران لنکرانی در این ترور دست داشته‌اند. اما فقط پس از دستگیری روزبه در ۱۵ تیر ۱۳۳۶ و اعترافات او معلوم شد که «کمیته ترور» این کار را انجام داده است.^۲

بنابراین رزم آرا تمایل داشته که به هر نحوی هست مسعود بی‌صدا شود؛ او از خواست شوروی و انگلیس مطمئن بوده؛ موضوع را با روزبه - مستقیم یا غیر مستقیم - در میان می‌گذارد؛ روزبه نیز با عضو مسئول و رابط کمیته مرکزی حزب یعنی کیانوری مطرح می‌کند. کیانوری که با خود رزم آرا مستقیم یا غیر مستقیم ارتباط داشته، بدون کوچکترین اطلاع کمیته مرکزی، جریان را به سفارت شوروی می‌گوید. شوروی‌ها موافق هستند؛ مسعود کشته می‌شود. این ارتباطات، یا به ترتیب فوق یا به شکلی معکوس، به هر حال وجود داشته است.

در موقع قتل در آن شب ۵ نفر از رفقا خسرو روزبه، حسام لنکرانی، همایون، عباسی (که بعدها در زیر شکنجه تسلیم شد) و یک محصل دانشکده افسری حضور داشتند. در این جریان جمعاً ۸ نفر وارد بودند که یک نفر آنها زن بود و یک نفر دیگر کیانوری بود و نفر هشتم را نمی‌شناسم. تمام این اشخاص همکاران نزدیک کیانوری بودند و تمام حزب این را می‌داند، قاتل محمد مسعود فقط عباسی بود و دیگران برای اینکه در صورت لزوم «کمک» کنند حضور داشتند.^۳

جالب است که بدانیم دکتر کشاورز اظهارات خود را در کتاب من متهم می‌کنم... مستند به صورت جلسات کمیته مرکزی در مسکو می‌کند. اگر روزی این صورت جلسات منتشر شود، نیاز به این پاسخ‌ها کمتر خواهد بود.

۱- روزنامه اتحاد ملی، ۱۳۳۰، نقل از زندگی سیاسی رزم آرا، ص ۲۲۹

۲- از انشعاب فاکودتا، ص ۹۶

۳- من متهم می‌کنم...، ص ۹۷

۱۰۴- تحریف خاطرات دکتر خامه‌ای

کیانوری در تحریف اسناد و مدارک و خاطرات دیگران ید طولائی دارد. در نشریات خرداد ۱۳۷۲ که عده‌ای از سر درد به خاطرات او پاسخ گفتند، در مورد این‌گونه تحریف‌ها نمونه‌هایی را یادآور شدند. اما نمونه بارز تحریفات کیانوری، در خاطرات خامه‌ای به چشم می‌خورد که چند مورد آن را برمی‌شماریم:

اول- مصاحبه کننده می‌گوید «این ترور... طرح شوروی‌ها بود که به علت مواضع ضد شوروی محمد مسعود می‌خواستند او را به قتل برسانند و تقصیر را متوجه دربار پهلوی کنند» کیانوری پاسخ می‌دهد:

این را کشاورز نمی‌گوید، خامه‌ای می‌گوید. او [خامه‌ای] مدعی است که گویا قرار بود که فردای آن روز یک مطلب ضد شوروی در روزنامه محمد مسعود چاپ شود و شوروی‌ها به این علت او را کشتند. این ادعا واقعاً مهمل است. هیچ‌کس نمی‌داند که آن مقاله چه بوده و چه شد! علاوه بر این اگر قرار بود که شوروی‌ها هرکسی را که علیه‌شان تبلیغ می‌کرد می‌کشتند، باید در سراسر دنیا روزی ۵۰ نفر را می‌کشتند، بدین ترتیب این ادعا واقعاً مسخره است، جوک است.^۱

خامه‌ای هرگز نگفته است «که گویا قرار بود که فردای آن روز یک مطلب ضد شوروی در روزنامه مسعود چاپ شود و شوروی‌ها به این علت او را کشتند» تا «واقعاً مهمل و جوک» باشد. کیانوری کتاب خامه‌ای را یا درست نخوانده، یا خوانده و فراموش کرده، یا تعمداً به قلب حقایق پرداخته است. به گمان ما شقّ آخری درست است. خامه‌ای نقش شوروی و انگلستان را در قتل مسعود مستدلاً روشن کرده است، ولی در مورد مطلبی که قرار بود روزنامه مرد امروز چاپ کند، به هیچ وجه اسمی از شوروی نیاورده، بلکه گفته قرار بود سندی چاپ کند که «این سند عبارت از کاغذی است به خط تیمسار سرلشکر رزم آرا که به سروان روزبه نوشته شده است»^۲ بنابراین

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۵۱

۲- از انشعاب تا کودتا، ص ۹۹

مدرک خامه‌ای در این قسمت، سندی علیه رزم آرا و ارتباطش با روزبه است، نه مطلبی دیگر. از آن گذشته خامه‌ای در اینجا از خودش چیزی نساخته است، بلکه این مطلب را از قول یکی از استیضاح‌کنندگان دولت ساعد در سال ۱۳۲۸ بیان نموده و مشخصات منبع را هم در پانوشت همان صفحه دقیقاً قید کرده است.

ضمناً کیانوی عدد تمثیلی ۵۰ را هم مسامحتاً ذکر کرده و اقلأً رقم «هزار» را از کنار آن، جا انداخته است، باید می‌گفت ۵۰ هزار نفر، که به واقعیت نزدیکتر می‌باشد!

دوم - کیانوری در ادامه همان جمله گفته است «ولی خود خامه‌ای در آخر مطلبش می‌نویسد که احتمال هم هست که رزم آرا این کار را کرده باشد و بالاخره می‌نویسد که راز این کار برای ابد پنهان می‌ماند!» خامه‌ای درباره قتل مسعود چنین چیزی ننوشته است. موردی که خامه‌ای همه زوایای جنایت را روشن ندیده، موضوع قتل احمد دهقان است که بعد مفصلاً به آن خواهیم پرداخت. فقط مختصراً اشاره کنیم که خامه‌ای در مسئله قتل دهقان نوشته است «متأسفانه به علت نفوذ رزم آرا و ستاد ارتش از یکسو و حزب توده از سوی دیگر جریان این ترور در پرده ابهام باقی ماند»^۱ یک جای دیگر هم خامه‌ای چنین جمله‌ای را به صورت استفهامی بیان کرده است و آن مربوط به واقعه ۱۵ بهمن است. خامه‌ای بعد از بررسی همه جانبه‌ای از این حادثه، می‌پرسد آن ناشناس همراه عبدالله ارکانی در حوزه‌ای که کیانوری گویندگی آن را بر عهده داشت و در منزل دکتر کشاورز تشکیل می‌شد، چه کسی بود؟ - آن روز استثنائاً به جای کیانوری، گویندگی حوزه را طبری عهده‌دار بود - و «آیا راز این مرد ناشناس هیچ‌گاه فاش نخواهد شد و این معما تا ابد پوشیده خواهد ماند؟!»^۲

سوم - کیانوری طبق عادت دیرین، اتهام قتل دهقان مدیر تهران مصور را نیز به گردن نمی‌گیرد و می‌گوید «اتهام قتل احمد دهقان آنقدر مسخره است که خامه‌ای و اسکندری، هردو، اظهارات کشاورز را به خاطر این غرض ورزی و مزخرف‌گویی مورد تمسخر قرار می‌دهند.»

۱- همان منبع، ص ۱۴۷

۲- همان، ص ۲۳۰

دکتر کشاورز در اثر خود من متهم می‌کنم... نه غرض ورزی کرده، نه مزخرف‌گویی دارد و نه خامه‌ای اسکندری او را مورد تمسخر قرار داده‌اند. خامه‌ای در جلد سوم خاطرات خود، ضمن هفت صفحه قتل احمد دهقان را به دقت بررسی کرده و نسبت به اشتباهات آن ایراد گرفته است؛ آن هم نه ایراد به دکتر کشاورز، بلکه به داستانی که ستوان قبادی برای کشاورز تعریف کرده و در واقع کشاورز داستان را از قول قبادی نوشته است. خامه‌ای تاریخ و قایمی که با حوادث تاریخی تطبیق نمی‌کند، تصحیح کرده است و می‌گوید حکایتی را که قبادی برای کشاورز گفته، بنا به دلائلی ساختگی است ولی بلافاصله می‌افزاید که «البته من در صحت نقل قول دکتر کشاورز هیچ تردید ندارم. او صادقانه آنچه قبادی برایش تعریف کرده بود باور و نقل کرده است و حتی شاید به دلائل دیگری که ترور احمد دهقان را توسط حزب توده برایش مسلم می‌ساخته است، شکی در صحت داستان قبادی | به دل راه نداده»^۱ است. آیا این سخنان «مورد تمسخر قرار دادن» دکتر کشاورز است یا نوعی تجلیل از صراحت و صداقت کشاورز در این کتاب؟ کتاب کشاورز سند دست اولی از واقعیات و توطئه‌های باند کامبخش - کیانوری است. ده‌ها نفر خواننده صاحب صلاحیت که مورد نظر سنجی قرار گرفته‌اند، کتاب دکتر کشاورز را تأیید و تحسین کرده‌اند.

اسکندری نیز نسبت به کتاب دکتر کشاورز ایرادهایی داشته، ولی ابداً او را به علت «مزخرف‌گویی مورد تمسخر» قرار نداده است. این آرزوی قلبی کیانوری می‌باشد که دیگران هم کتاب کشاورز را به ریشخند بگیرند. متأسفانه بابک امیر خسروی نیز در این مورد اشتباهی کرده که کیانوری از اشتباه او ذوق زده می‌شود و استقبال می‌کند. کیانوری تماماً مرتکب این اشتباهات می‌شود و غرض او این است که همه را به جان هم اندازد و از آب گل آلود ماهی بگیرد. اما از امیر خسروی با این دقت و سواس گونه و علمی در بررسی متون، چنین اشتباهی بعید است. امیر خسروی می‌نویسد «انور خامه‌ای» ساختگی بودن ادعاهای وی | دکتر کشاورز | در مورد احمد دهقان را بطور مستند در

خاطرات خویش ثابت کرده است^۱ کجای خاطرات و در کدام صفحه خامه‌ای ساختگی بودن ادعاهای دکتر کشاورز را در مورد قتل دهقان بطور مستند ثابت کرده است؟ دلیل قاطع نگارنده همان خاطرات خامه‌ای، جلد سوم به نام از انشعاب تا کودتا، صفحه ۲۲۶ می‌باشد.

۱۰۵- در حاشیه آدمکشی‌ها

روزبه در مدافعات سال ۱۳۲۷ خود گفته بود حزب توده موافق ترور فردی نیست و الا او می‌توانست مخالفین حزب را که با آنها مبارزات قلمی دارند و حزب توده را شدیداً زیر انتقاد قرار داده‌اند و راست راست در خیابان‌ها می‌گردند، ترور کند. روزبه در این زمینه صراحتاً اسم خلیل ملکی و انور خامه‌ای را آورده بود.^۲ واضح است که مخالفت حزب توده با ترورهای سیاسی و فردی فقط جنبه تبلیغی داشت، نه صورت عملی. اظهارات روزبه در دادگاه را باید از مقوله «مدافعه» دانست. ولی در آن زمان اکثریتی باور کرده بودند که «روح مارکسیسم - لنینیسم» با این‌گونه ترورهای سیاسی موافقت ندارد.

مرتضی مظفری که با دکتر خامه‌ای روابط نزدیکی دارد از قول او تعریف می‌کرد که: در آن سال‌ها یکی از جرائد (گویا ایران ما) سندی را چاپ کرد که ضمن یکی از یورش‌های پلیس، از خانه توده‌ای‌ها به دست آمده بود. این سند بسیار محرمانه بود و معلوم نیست چگونه در اختیار آن روزنامه قرار گرفته است. باری، طبق این سند قرار بود کمیته ترور حزب توده چندین نفر را به قتل برساند. تا آنجا که خامه‌ای به یاد آورده بود، در این لیست اسامی سرلشکر مزینی و دکتر اقبال... و خلیل ملکی و انور خامه‌ای دیده می‌شد. با توجه به اینکه کمیته ترور در اختیار دکتر کیانوری بود، خامه‌ای حدس می‌زد که لیست مذکور وسیله دکتر کیانوری تهیه شده، آن را جهت اجرا به مجری کمیته ترور

۱- «نقدی بر خاطرات کیانوری» اطلاعات ضمیمه، اول اردیبهشت ۱۳۷۳، قسمت (۴۰)

۲- خسرو روزبه، زندگینامه و آخرین دفاع (مربوط به سال ۱۳۲۷) ص ۲۰، در نسخه دیگری که از این کتاب در دست است اسامی ملکی و خامه‌ای در صفحه ۱۴ آمده است.

یعنی روزبه داده است. ولی ظاهراً روزبه زیر بار نمی‌رود و بخصوص در مورد دو نفر آخر مقاومت می‌کند.

اما آنچه مربوط به تحاشی روزبه در مورد ملکی می‌گردد این است که شاید روزبه به خاطر خدمتی که ملکی درباره او انجام داده بود، خود را مدیون ملکی می‌دانست. ملکی خود نیز بعدها اشاره گنگی به این خدمت کرده است:

پس از انشعاب، نوشین دوبار دیگر به دیدن من آمد و این دیدار به مناسبت مأموریتی بود که هیئت اجرائیه به عهده او گذارده بود که در یک موضوع مهم حزبی که از دست من ساخته بود از من کمک بگیرد. چون آن شخصی که می‌بایست مورد مساعدت قرار گرفته و از خطری نجات یابد مورد احترام من بود، این اقدام عملی شد... روش‌های ناجوانمردانه حزب توده درباره انشعابیون از حدود مسائل محلی خارج است... اگر برای کمونیست‌های جهان امکان مبارزه شرافتمندانه با افرادی که آنها را منحرف می‌نامند وجود داشت، بی‌شک دست به این روش‌های ناجوانمردانه نمی‌زدند.^۱

خامه‌ای در این باره می‌نویسد: یک روز پس از دستگیری روزبه، نوشین بدون اطلاع قبلی به دیدار ملکی می‌رود. در نظر بیاورید که این دیدار درست دو ماه پس از آن دشنام‌ها و تهمت‌هایی است که رهبران حزب توده من جمله نوشین به ملکی داده و او را خائن و عامل امپریالیسم خوانده بودند. ملکی می‌گوید «آقای نوشین، از یک نوکر انگلیس چه می‌خواهید که به سراغش آمده‌اید؟» نوشین جواب می‌دهد «آقای ملکی! این گله‌گذاری‌ها را کنار بگذارید. خودتان بهتر می‌دانید که ما اختیاری نداریم و همه چیز را به ما تحمیل می‌کنند. همه کس در حزب می‌داند که این اتهاماتی را که به شما نسبت می‌دادند دروغ است. ولی چه بکنیم، مجبوریم» پس از این درد دل‌های گله آمیز، نوشین می‌گوید «روزبه را گرفته‌اند و ما برای سرنوشت او نگرانیم. باز پرس او افسری است به نام

۱- خلیل ملکی، نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۹

فتاحی که با شما نسبت یا آشنایی دارد. ما می‌خواستیم از شما تقاضا کنیم که از او اطلاعاتی راجع به پرونده روزبه برای ما بگیرید... در حقیقت این موضوع مربوط به وظائف دکتر کیانوری است و او می‌بایست از شما تقاضا کند. ولی... از من خواهش کرد پیش شما بیایم و او هم الان سرکوجه ایستاده و منتظر من است» به هر حال ملکی قبول می‌کند که این کار را انجام بدهد و انجام هم داد. ولی در آن هنگام نمی‌دانست که چرا کیانوری با این شتاب «به در یوزگی» در خانه او آمده است. آنچه کیانوری را وادار به این کار کرده بود، ترس از این بود که مبادا شرکت روزبه در قتل محمد مسعود فاش شده باشد؛ جرمی که پای خود او را نیز به میان می‌کشید. دکتر خامه‌ای می‌نویسد این جریان را خود ملکی برای او تعریف کرده بود.^۱

یک قرینه دیگر دربارهٔ آدمکشی‌های حزب توده وجود دارد: در نامه‌ای که رهبری حزب توده مشترکاً در آخر سال ۱۳۳۲ به کمیته مرکزی حزب مقیم مسکو نوشته است (و ما بعداً به تفصیل از آن صحبت خواهیم کرد) راهنمایی می‌خواهند که «امر دیگر مربوط است به استفسار نظر شما دربارهٔ ترور چند نفر از دشمنان نایاب که بسیار مزاحم‌اند. آیا از لحاظ اصولی مانعی دارد؟ در کشورهای دیگر، احزاب برادر به کارهای مشابهی دست زده‌اند یا خیر؟»^۲ این سؤال حیرت‌انگیز از مسکو، احتمالاً در مورد ملکی و خامه‌ای و دیگر مخالفان حزب توده بوده است که به افشای ماهیت حزب توده می‌پرداخته‌اند.

۱- از انشعاب تا کودتا، صص ۱۰۳ و ۱۰۴، تأکیدها به متن افزوده شده است

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۳۳۴

فصل نهم

مطالعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

۱۰۶- رابطه پنهانی با رزم آرا

کیانوری هرگونه رابطه حزب توده با رزم آرا را شدید انکار می‌کند و در جواب مصاحبه‌کننده راجع به این ارتباط می‌گوید «دروغ است، مطلقاً دروغ است... نه خیر!... اصلاً و ابداً... این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟» ولی علی‌رغم این انکارها، اکنون از بدیهیات تاریخ معاصر ایران است که رزم آرا بطور جداگانه، هم با خسرو روزبه و هم از راه‌های خاص خود با حزب توده ارتباط داشت. با کیانوری نیز پنهان از چشم کمیته مرکزی حزب، زمانی وسیله روزبه، پس از دستگیری روزبه توسط حسام لنگرانی، و زمانی هم از طریق عوامل ویژه خود - مستقیم و غیرمستقیم - مربوط بود.

از طرف دیگر کیانوری نقطه ضعف‌های رزم آرا را نمی‌بیند و از او به عنوان باهوش‌ترین، باسوادترین، کارآمدترین و محبوب‌ترین افسر ارتش ایران یاد می‌کند. مسئله این است که اگر رزم آرا افسر برجسته و کارآمد و مثبتی بود، چرا کیانوری نسبت به رابطه حزب با او دستپاچه می‌شود و همه ارتباط‌ها را قویاً و فوراً تکذیب می‌کند، در حالی که اصرار دارد با دکتر مصدق روابط بسیار نزدیکی داشته است؟

یکی از کادرهای سطح بالای سابق حزب توده که تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد از اعضای صمیمی و بسیار فعال حزب بوده است به درستی می‌گوید «سران حزب توده مانند سازش غیر اصولی با قوام‌السلطنه، سازش غیر اصولی با سید ضیائی‌ها در جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری، این بار نیز به سازش غیر اصولی با رزم‌آرا تن در دادند»^۱

۱۰۷- مرد قدرتمند

رزم‌آرا دوست نزدیک انگلستان و شرکت نفت انگلیس بود. انگلیسی‌ها از زمان ریاست ستاد ارتش، او را همان «مرد قدرتمندی» یافتند که برای مسائل و مشکلات ایران می‌تواند راه حل انگلیسی پیدا کند. بنابراین او را در ترازوی معادلات سیاسی ایران گذاشتند. رزم‌آرا با شوروی نیز روابطی گرم برقرار ساخت و یکبار دیگر همکاری روس و انگلیس (مانند قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵) بر سر منافع مشترک خود در ایران و دور کردن امپریالیسم ثالث - این بار امریکا و این دفعه توسط رزم‌آرا - تجدید شد.

رزم‌آرا قبل از تصدی ستاد ارتش در زمان قوام، با قول همکاری‌های متقابل، با خسرو روزبه ارتباط برقرار کرده بود. در این زمان ناگهان جراید توده‌ای حملات دامنه‌دار و جنجال برانگیزی را علیه ارتش و سرلشکر ارفع رییس ستاد شروع کردند و از هر طرف خصمانه بر آنها تاختند:

یک روز خبر یافتیم که اغلب مقالات ضد نظامی علیه ارتش که در روزنامه‌های دست‌چپی نوشته می‌شود، به قلم رزم‌آرا بوده و ماشین شده به وسیله خسرو روزبه است. از طرف ستاد ارتش یکی دو مأمور مثل سرگرد مهاجر... با لباس سپوری و آشپزی و گدایی در این طرف و آن طرف خانه رزم‌آرا به جاسوسی ایستادند ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. و بالاخره تحقیقات لازم به عمل آمد و ارتباط این دو نفر و وجود یک ماشین تحریر کوچکی در خانه سپهد رزم‌آرا ثابت شد... زیرا ارتش شوروی تا

۱- پارسایمگانی، کارنامه مصدق، جلد اول، انتشارات رواق، ص ۱۹۷، تأکید از نگارنده است.

شریف‌آباد - طبق وعده‌هایی که رزم‌آرا به وسیله کمیته مرکزی حزب توده و کسانی که رابط بودند به آنها داده بود - پیش آمده بودند. شوروی‌ها جز او کسی را قبول نداشتند... بالاخره با فشار مقامات خارجی سرلشکر ارفع برکنار گردید و رزم‌آرا بزرگترین خصم خود را از میدان خارج کرد. ستاد ارتش به سرلشکر آق‌اولی واگذار شد. ولی رجاله‌بازی و جنجال و میتینگ همچنان با تمام قوا ادامه داشت. آذربایجان از دست رفته بود و کردها به سمت کردستان جنوبی و کرمانشاه سرازیر می‌شدند، رزم‌آرا از اقداماتش دست‌بردار نبود... بالاخره از محبوبیتی که رزم‌آرا در شوروی‌ها و دموکرات‌ها داشت ارتش استفاده کرد. اول به سمت بازرسی ناحیه و بعد هم به ریاست ستاد ارتش منصوب شد... خواستند از قدرت کار و فعالیت بی‌اندازه و محبوبیت مجعولی که در نزد عوامل چپ رزم‌آرا داشت استفاده کنند. خود او هم مثل قوام‌السلطنه استقبال کرد.^۱

وقتی رزم‌آرا به ریاست ستاد ارتش رسید، به علت احتیاجی که داشت و همچنین به خاطر آنکه اسرار ارتباطش با حزب توده فاش نشود، به همکاری‌هایی که قول داده بود عمل کرد. البته راست و دروغ این گونه مقاله‌ها قابل تأمل می‌باشد.

۱۰۸- تروریسم در خدمت رزم‌آرا

زندگی اختفائی روزه بیشتر از ۲۱ فروردین ۱۳۲۷ نپایید. در این روز مأمورین مخفی ستاد ارتش و شهربانی «غروب که... گرداگرد خانه سرهنگ شریعت (یکی از ملاقات‌کنندگان لنکرانی‌ها) پاس می‌دادند، روزه و مهندس رستگار از آنجا خارج شدند و آنها در برابر لوله هفت‌تیر قرار گرفتند و به زندان دژبان هدایت شدند»^۲ رزم‌آرا بلافاصله به دیدار روزه شناخت و در حضور عده‌ای به او محبت کرد و دلداری و امیدواری داد که تنها به علت غیبت محاکمه خواهد شد و اتهام دیگری در کار نخواهد

۱- سرلشکر آرام؟ اطلاعات ماهانه، ۲، ۱۳۳۰ نقل از زندگی سیاسی رزم‌آرا، صص ۳۵۹ و ۳۶۰

۲- احد هاشمی، خاطرات، روزنامه اتحاد ملی، ۲، ۱۳۳۰، نقل از منبع قبلی ص ۲۵۷

بود. روزه در دفاعیات سال ۱۳۲۷ به این مسائل سر بسته ولی به تفصیل اشاره می‌کند. انگیزه رزم آرا این بود که مبادا روزه دهن لقی کند. روزه هم از این نقطه ضعف رزم آرا نهایت استفاده را به عمل می‌آورد.

از طرف دیگر رهبران حزب توده و رزم آرا هدف‌های جاه طلبانه و مشترکی داشتند که آنها را خود به خود به یکدیگر نزدیک می‌کرد. همکاری شوروی با رزم آرا و نیازهای متقابل آنها باعث شد که کیانوری امکانات تروریستی متشکل خود را در اختیار رزم آرا بگذارد و رزم آرا هم به نوبه خود مساعدت‌های حیاتبخشی به حزب توده بنماید. رهبری حزب توده در خطوط کلی خود موافق همکاری با رزم آرا بود ولی از وجود گروه ترور کیانوری بی‌اطلاع نگه داشته شده بود. اگر هم مخفیانه مطلع شده بود، همکاری آن با رزم آرا، به ویژه شرکت در آدمکشی‌های غیرحزبی را احتمالاً تصویب نمی‌کرد. ممکن نبود گروه ترور بدون جلب نظر شوروی‌ها، حتی بدون فرمان سفارت، در راه منویات رزم آرا به کار گرفته شود.

پس از بازداشت اخیر روزه که حادثه ۱۵ بهمن اتفاق افتاد، او نمی‌توانست واسطه عمل ترور باشد. فقط گهگاه وسیله حسام لنکرانی پیام‌هایی رد و بدل می‌کرد. اینک به جای روزه، مستقیماً خود کیانوری این گروه را سرپرستی و هدایت می‌کرد، منتها با افراد جدیدی که می‌توانست گولشان بزند و وادارشان کند که به علت مربوط بودن امر به رفقای شوروی با هیچ‌کس در این خصوص صحبت نکنند « کمیته ترور به رهبری کیانوری و به دستور او عده‌ای را در تهران کشت و چنانچه معمول است، مجریان عوض می‌شدند ولی فرماندهان تغییر نمی‌کردند و از این مسائل ما فقط در مهاجرت در مسکو وقتی که کادرها دیگر «زبان‌شان باز شده بود» و هرکه هرچه می‌دانست گفت باخبر شدیم»^۱ در این هنگام کیانوری بدون واسطه با رز آرا در تماس بود. با سفارت شوروی نیز از مدت‌ها پیش شخصاً تماس داشت و دستور می‌گرفت. او بدون دستور سفارت شوروی به اصطلاح آب نمی‌خورد. حرکات کیانوری که از نظر

کمیته مرکزی پوشیده بود، به دستور سفارت و مع الواسطه از طریق کامبخش و باقروف انجام می‌گرفت. به همین جهت روس‌ها او را از هرگونه گزند رفقای معترض در کمیته مرکزی محفوظ نگه داشتند. بسیاری از اتهاماتی که در جلسات کمیته مرکزی و بخصوص در پلنوم چهارم مطرح شد و کیانوری مورد حملات شدید قرار گرفت، یا در همان جلسه به قول دکتر رضا لوٹ شد، یا شوروی‌ها دستور دادند وارد نیست و از صورت کار جلسه خارج شود. به این ترتیب کیانوری از تمامی اتهامات، که بعضاً بسیار سنگین بود، ظاهراً تبرئه شد. کافی بود یکی از اعمال مرتکبه او بدون نظر شوروی‌ها بوده باشد تا اگر شانس می‌آورد و اعدام نمی‌شد و کمی ارفاق می‌شد و به اردوگاه‌های کار تبعید نمی‌گشت، سال‌ها در یخبندان سبیری به سر برد.

۱۰۹- دکتر کشاورز متهم می‌کند

اینک به تفصیل واقعیت‌های مستدل و مستندی که دکتر کشاورز برای اولین بار افشا کرد و رابطه کیانوری را با ترور شاه برملا نمود مرور می‌کنیم:

«وقتی که قاسمی دوست و هم فراکسیون کیانوری، و بقراطی از دسته مخالف کیانوری و قاسمی و دوست رادمش و اسکندری به مسکو آمدند ما شنیدیم که کیانوری در تیراندازی به شاه دخالت داشته. هنگامی که آنها برای ما در مسکو تعریف کردند چگونه کیانوری به وسیله ارکانی با ناصر فخرآبادی چند ماه در تماس بود، وقایع سرسام‌آوری را که آن روزها هیچ کس از ما به آن اهمیت نمی‌داد، به یاد آوریم که کاملاً با شرکت کیانوری در این تیراندازی جور و مربوط در می‌آید...»

تمام آنچه را من برای شما نقل خواهم کرد در صورت جلسات کمیته مرکزی حزب در مسکو نوشته شده است و باید هنوز وجود داشته باشد مگر آنکه این صورتجلسات را از بین برده و یا دزدیده باشند...

۱- تقریباً چهار ماه قبل از تیراندازی به شاه، کیانوری در جلسه کمیته مرکزی پیشنهاد کرد که حزب پول به اندازه کافی در اختیار تشکیلات کل حزب (یعنی او) بگذارد که خانه و مطبوعه و کادر حقوق‌بگیر و اتومبیل و غیره تهیه کند. زیرا به قول خود

او به زودی حزب مجبور به اختفا خواهد شد... باید دانست که اطلاعات به حزب، همه از طرف سازمان افسری به او داده می شد چون او مسئول این سازمان بود. وقتی که در مسکو قاسمی و بقراطی به ما اطلاع دادند که کیانوری در تیراندازی به شاه دخالت داشت همه ما فهمیدیم که چرا آن روز کیانوری چنین پیشنهادی کرد.

۲- یاد بود مرگ دکتر ارانی ۱۴ بهمن است نه ۱۵ بهمن ولی در سال ۱۳۲۷ یعنی تیراندازی به شاه، کیانوری چند روز قبل از تاریخ فوت ارانی به کمیته مرکزی پیشنهاد کرد که ۱۴ بهمن را به ۱۵ بهمن تبدیل کنیم... به این بهانه که جمعیت بیشتری خواهند آمد... با گفته های قاسمی برای همه ما روشن شد که کیانوری این پیشنهاد را با علم به اینکه روز جمعه به شاه تیراندازی خواهد شد به کمیته مرکزی داد.

۳- در وسط میتینگ یاد بود در امامزاده عبدالله... کیانوری بدون اطلاع ما به شهر رفت. هنگامی که مراجعت کرد چون ما فهمیده بودیم... از او پرسیده شد چرا به تهران رفتی؟ جواب داد که رفتم اسباب عکاسی خود را بیاورم که عکس بگیرم. با آنکه عده زیادی از اعضای حزب عکس های متعدد گرفته بودند و از تهران نیز چند عکاس... آمده بودند، این جواب همه را قانع کرد. در مسکو به وسیله قاسمی و بقراطی ما دانستیم که کیانوری به تهران رفته تا در نزدیک دانشگاه ارکانی را ملاقات کرده و مطمئن شود که ناصر فخرآرایی به دانشگاه داخل شده.

۴- وقتی که یاد بود تمام شد کیانوری با اصرار به هیئت اجرائیه... پیشنهاد کرد که همه ما - حدود ۱۰ هزار نفر - پیاده به شهر برگردیم. همه با این پیشنهاد او مخالفت کردند... در مسکو پس از گزارش قاسمی و بقراطی ما فهمیدیم که کیانوری در ارتباط با تیراندازی به شاه این پیشنهاد را کرده... اگر کیانوری کسی است که دوسره می زند و یک «آژان دوپل» است و با رزم آرا مربوط بوده... با کشته شدن شاه... رزم آرا می توانست رهبری حزب را توفیق کند و شاید با تیراندازی به جمعیت عده ای از کادرها و افراد را بکشد. با سوابقی که خیلی ها در رهبری حزب از کیانوری سراغ داشتند ممکن است نیز تصور کرد که کیانوری می خواست به این وسیله از شر عده ای از ماها... خلاص شود. مگر اربابان او استالین و بریا و باقروف با «رفقای» خود چنین نکردند؟...

«تمام مطالبی که در بالا گفتم و تمام شرح آنچه خواهم داد در صورتجلسات کمیته مرکزی در مسکو با تفصیل خیلی بیشتر نوشته شده و در جلسات متعدد... بحث شده. نه رهبری حزب، نه دبیرکل حزب تا رسیدن قاسمی و بقراطی به مسکو از شرکت کیانوری در تیراندازی به شاه اطلاعی نداشت... خلاصه اینکه در روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ عصر ما از امامزاده عبدالله به تهران برگشتیم... و در کمتر از یک ساعت، نصف بیشتر اعضای هیئت اجرائیه را در منزل علی غلّوی... جمع کرده و تشکیل جلسه دادیم... کیانوری در این جلسه کلمه‌ای صحبت نکرد. وقتی که پس از رسیدن قاسمی و بقراطی و کیانوری در جلسه کمیته مرکزی در مسکو، تیراندازی به شاه دوباره در حضور کیانوری مطرح شد، تقریباً همه او را متهم به خودسری و تکروی و خرابکاری کردند و مسئول غیرقانونی شدن حزب دانستند، کاری که باعث گرفتاری و کشته شدن عده زیادی از افراد حزب و تلاشی حزب گردید، تنها جوابی که کیانوری داد این بود که «من که به شما گفته بودم» او یکبار دیگر دروغ می‌گفت...

۱۱۰- روایات قاسمی و بقراطی در کتاب کشاورز

«آنها [قاسمی و بقراطی] گفتند که پس از چند روز توقف در زندان تهران آن دو نفر را به زندان شیراز فرستادند و در زندان شیراز آنها با ارکانی روبرو شدند. ارکانی... دانشجویی بود عضو حزب و از خردسالی با ناصر فخرآرایی دوست بود. اولین چیزی که آن دو به ارکانی گفتند این بود که چرا حزب را با تیراندازی به شاه مربوط کردید؟ چرا تو که از جریان تیراندازی ناصر فخرآرایی از چند ماه قبل خبر داشتی حزب را خبر نکردی؟!... قاسمی گفت که ارکانی از این گفته‌های ما تعجب کرد و گفت که از چند ماه قبل از تیراندازی به شاه، او گفته‌های ناصر فخرآرایی را به کیانوری که مسئول تشکیلات حزب بود و در عین حال گوینده حوزه آنها بود اطلاع می‌داد... ارکانی به قاسمی و بقراطی گفت که بعد از اینکه کیانوری را از قصد فخرآرایی آگاه کردم کیانوری به من گفت با کسی در این باره صحبت نکن و منتظر باش و یک هفته بعد کیانوری به ارکانی گفت که با فخرآرایی در تماس باشد و اگر کمکی لازم است کیانوری وسایل آن را

فراهم خواهد کرد. ارکانی برای قاسمی و بقراطی تعریف کرد که فخرآرایی به دنبال شاه یکبار به اصفهان، یکبار به تبریز و یکبار گویا به میدان جلالیه در موقع یک رژه رفته بود ولی موفق به تیراندازی نشده بود و او هر دفعه کیانوری را در جریان می گذاشت و حتی یکبار کیانوری به ارکانی گفت که فخرآرایی ترسو است و بالاخره کاری نخواهد کرد. ضمناً گویا فخرآرایی ۴۵۰ تومان برای خرید اسلحه دریافت کرده بود. بالاخره ارکانی به قاسمی و بقراطی گفت که ناصر فخرآرایی را در روز ۱۵ بهمن به دستور کیانوری تا در دانشگاه مشایعت کرد و پس از آن در محل قرار با کیانوری (که از امامزاده عبدالله برگشته بود) نزدیک دانشگاه ملاقات و به او خبر داد که ناصر فخرآرایی داخل دانشگاه شده است. چیزهایی که من برای شما در این مصاحبه تعریف می کنم به قدری عجیب است که انسان تصور می کند که ما کیاول و رکمبول و جیمز بوند با هم در جسم این مرد یعنی کیانوری وارد شده اند که با دروغگویی و حقه بازی و ارباب بعضی از کادرها و رهبران و کشتن و گیرانداختن عده ای از شاهدا و مخالفین، به جنایات خود ادامه می دهد و حتی دبیر حزب هم می شود...

«قاسمی و بقراطی برای ما تعریف کردند که همین که در زندان تهران معلوم شد که ارکانی را نیز توقیف کرده اند کیانوری ناراحت و سراسیمه شده بود و مرتباً می پرسید مجازات کسانی که در توطئه برای کشتن شاه شرکت کرده باشند چیست؟... قاسمی می گفت ما که از شرکت کیانوری در این توطئه خبر نداشتیم و از خود می پرسیدیم چرا او چنین سوالی از ما می کند، و بقیه هیئت اجراییه که با کیانوری در زندان بودند و به مسکو آمده بودند این مطلب را تصدیق می کردند... پس از آنکه ما در مسکو به وسیله بقراطی و قاسمی از این جریانات مطلع شدیم، کیانوری نیز به مسکو آمد و تمام افراد کمیته مرکزی حتی رفقای فراکسیون او یعنی قاسمی و فروتن نیز به شدت به او حمله کردند... و خطاهای او دوباره در کمیته مرکزی مطرح شد و جلسات متعدد طول کشید. کیانوری به شرکت خود در تیراندازی به شاه اقرار کرد ولی گفت «من که به شما گفته بودم» افراد کمیته مرکزی بسیار عصبانی شدند و گفتند این دروغ عجیبی است، چه وقت شما در کمیته مرکزی چنین چیزی را مطرح کرده ای؟ رادمنش دبیر حزب از همه

خواست که یک یک راجع به این گفته کیانوری اظهار نظر کنند... شش یا هفت نفر یکی بعد از دیگری گفتند چنین چیزی دروغ است، هیچ وقت در کمیته مرکزی یا هیئت اجرائیه مسئله تیراندازی به شاه مطرح و تصویب نشده است... مطرح نشده بود تا به تصویب برسد یا نرسد...

۱۱۱- کشاورز از سرشت کیانوری سخن می گوید

«یکی از روزهای تابستان ۱۳۲۷ جلسه هیئت اجرائیه حزب در منزل کیانوری تشکیل شد. پس از خاتمه جلسه... کیانوری گفت «رفقا، مریم بستنی برای شما درست کرده... ما سرپا مشغول بسنی خوردن شدیم و با هم صحبت می کردیم که کیانوری گفت «راستی رفقا اگر شاه را بکشند چه می شود؟»... به خاطر دارم که طبری گفت ترور با اصول تئوریک حزب ما مغایرت دارد... برای همه این گفته کیانوری یک صحبت عادی بود که به آن توجهی نشد. وقتی که من این جریان را در کمیته مرکزی در مسکو شرح دادم... معلوم شد کیانوری آن روز این حرف را پس از ختم جلسه و رفتن دو سه نفر، مخصوصاً و با قصدی نامردانه گفته بود. بسیاری از کادرهای حزب، کیانوری را مردی حسابگر، ناروزن و حقه باز شناخته اند. او غالباً می گفت -... هنوز هم می گوید - «من حقه ردم» خلاصه جلسه کمیته مرکزی در مسکو تمام شد و بقیه بحث به هفته بعد موکول شد. ولی هفته بعد مسائل دیگری به میان آوردند و پرونده تیراندازی به شاه و شرکت کیانوری در آن از صورت جلسه خارج شد. آیا شوروی ها که قطعاً از مذاکرات ما اطلاع پیدا می کردند دستوری در این موضوع برای حفظ کیانوری دادند؟! [تأیید شهادت صدق دکتر رضا-ع.ب.]... اصرار و کوشش من در جلسات بعد کمیته مرکزی و در پلنوم چهارم وسیع برای اینکه در این باره مطالعه کامل شود و تصمیمی اتخاذ گردد بی نتیجه ماند... نکته دیگری را تمام اعضای هیئت اجرائیه تهران که به تدریج به مسکو آمده بودند... می گفتند که کیانوری را دو سه بار همراه دو نظامی از زندان بیرون می بردند و او را پس از چند ساعت دوباره به زندان می آوردند (قرار بود در حین یکی از این بیرون رفتن ها کیانوری فرار کند)... وقتی اعضای هیئت اجرائیه در زندان از او پرسیدند ترابه کجا